هو العلیم

داستان تهجّد مرحوم حاج سید احمد کربلائی در مسجد سهله

برگرفته از کتاب «توحید علمی وعینی»

حضرت علاّمه آیت‌اللّه حاج سیّد محمد حسین

حسینی طهرانی

قدّس اللّه سرّه

بسم اللَه الرحمن الرحيم

مرحوم آقا سيّد جمال الدّين براى حقير (علامه طهرانى)نقل كردند كه: در ايّام جوانى كه تحصيلات ايشان در اصفهان بوده است استاد و مربّى اخلاقى ايشان، مرحوم آخوند كاشى و مرحوم جهانگيرخان قشقائى بوده‌اند.

و چون به نجف اشرف مشرّف مى‌شوند استادشان مرحوم آقا سيّد جواد بوده است. و مى‌فرمودند: او مردى سريع و پرمايه و پر محتوى بود و مى‌گفت: اگر از عالم بالا به من اجازه دهند، در سر چهارراه‌ها، چهارپايه مى‌گذارم و بر روى آن مى‌ايستم و مردم را به توحيد و عرفان خداوندى مى‌خوانم. و ديرى نپائيد كه به رحمت حق پيوست و من به مرحوم آية اللَه و مربّى اخلاقى: آقاى شيخ على محمّد نجف آبادى رجوع كردم و از او دستور مى‌گرفتم.

مدّتها از اين موضوع گذشت و من در تحت تعليم و تربيت او بودم؛ تا يک شب كه بر حسب

معمول به مسجد سهله آمدم برای عبادت. و عادت من این بود که به دستور استاد هر وقت شبها به مسجد سهله می‌رفتم، اوّلاً نماز مغرب و عشاء را بجای می‌آوردم و سپس اعمال وارده در مقامات مسجد را انجام می‌دادم، و پس از آن دستمالی را که در آن نان و چیزی بود به عنوان غذا باز می‌کردم و مقداری می‌خوردم، آنگاه قدری استراحت نموده و می‌خوابیدم، و سپس چندین ساعت به اذان صبح مانده برمی‌خواستم و مشغول نماز و دعا و ذکر و فکر می‌شدم؛ و در موقع اذان صبح نماز صبح را می‌گزاردم و تا اوّل طلوع آفتاب به بقیّه وظائف و اعمال خود ادامه می‌دادم، آنگاه به نجف مراجعت می‌نمودم.

در آن شب که نماز مغرب و عشاء و اعمال مسجد را بجای می‌آوردم و تقریباً دو ساعت از شب می‌گذشت، همینکه نشستم و دستمال خود را باز کردم تا چیزی بخورم، هنوز مشغول خوردن نشده بودم که صدای مناجات و ناله‌ای بگوش من رسید، و غیر از من هم در این مسجد تاریک احدی نبود.

این صدا از ضلع شمالی، وسط دیوار مسجد، درست در مقابل و روبروی مقام مطهّر حضرت امام زمان عجّل اللَه تعالی فرجه شروع شد، و بطوری جذّاب و گیرا و توأم با سوز و گداز و ناله و اشعار عربی و فارسی و مناجات‌ها و دعاهای عالیة المضامین بود که بکلّی حال ما را و ذهن ما را متوجّه خود نمود. من نتوانستم یک لقمه از نان بخورم، و دستمال همینطور باز مانده بود و نتوانستم بخوابم و استراحت کنم، و نتوانستم به نماز شب و دعا و ذکر و فکر خود بپردازم؛ و همینطور متوجّه و منصرف بسوی او بودم.

صاحب صدا ساعتی گریه و مناجات داشت و سپس ساکت می‌شد. قدری می‌گذشت، دوباره مشغول خواندن و درد دل کردن می‌شد. باز آرام می‌گرفت و سپس ساعتی مشغول می‌شد و آرام می‌گرفت. و هر بار که شروع می‌کرد به خواندن، چند قدمی جلوتر می‌آمد، بطوری که قریب به اذان صبح که رسید در مقابل مقام مطهّر امام زمان ارواحنا فداه رسیده بود. در این حال خطاب به حضرت نموده و پس از گریه طولانی و سوز و نالة شدید و

دلخراش این اشعار را با تخاطب و گفتگوی با آن حضرت خواند:

ما بدین در، نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم *** از بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم

رهرو منزل عشقیم و ز سر حدّ عدم *** تا به اقلیم وجود این همه راه آمده‌ایم

سبزهٔ خطّ تو دیدیم و ز بستان بهشت *** به طلبکاری این مهرگیاه آمده‌ایم

با چنین گنج که شد خازن او روح امین *** به گدائی به در خانهٔ شاه آمده‌ایم

لنگر حلم تو ای کشتی توفیق کجاست *** که در این بحر کرم غرق گناه آمده‌ایم

آبرو می‌رود ای ابر خطاشوی ببار *** که بدیوان عمل نامه سیاه آمده‌ایم

حافظ این خرقهٔ پشمینه بینداز که ما *** از پی قافله با آتش آه آمده‌ایم[1]

و دیگر ساکت شد و هیچ نگفت و در تاریکی چندین رکعت نماز گزارد تا سپیده صبح دمید. آنگاه

---

[1] ـ دیوان خواجه حافظ؛ طبع پژمان بختیاری، غزل ۳۴۷، ص ۱۵۵

نماز را بجای آورده و مشغول به خود در تعقیبات و ذکر و فکر بود تا آفتاب دمید. آنوقت برخاست و از مسجد خارج شد. و من تمام آن شب را بیدار بودم و از همه کار و بار خود واماندم و مات و مبهوت وی بودم.

چون خواستم از مسجد بیرون شوم، از سرخدمهٔ آنجا که اطاقش خارج از مسجد و در ضلع شرقی بود پرسیدم: این شخص که بود؟! آیا شما او را می‌شناسید؟!

گفتند: آری! این مردی است به نام سیّد احمد کربلائی، بعضی از شبهای خلوت که در مسجد کسی نیست می‌آید، و حال و وضعش همینطور است که دیدید.

من که به نجف آمدم و خدمت استاد آقا شیخ علی محمّد رسیدم مطالب را مو بمو برایشان بیان کردم. ایشان برخاست و گفت: با من بیا! من در خدمت استاد رفتم. استاد در منزل آقا سیّد احمد وارد شد و دست مرا در دست او گذارد و گفت: از این به بعد مربّی اخلاقی و استاد عرفانی تو ایشانست، باید

از او دستور بگیری و از او متابعت بنمائی![1]

توجّه به ظاهر امام علیه السّلام نفس را از ادراک سرّ ولایت باز می‌دارد

از این حکایت معلوم است که اوّلاً: اساتید عرفان و توحید نسبت به حضور در این امکنه که تعلّق به حضرت بقیّة اللَه ارواحنا فداه دارد تا چه حدّ اهتمام و رغبت داشتند و خود و شاگردان را دعوت به این امکنه مقدّسه می‌نمودند. ثانیاً: وقت خاصّی برای حضور در این امکنه نمی‌شناختند و مانند سایر افراد که شب چهارشنبه را جهت رؤیت آن حضرت قائل‌اند، نفس حضور در این فضای مقدّس را مغتنم می‌شمردند نه وقت خاصّ جهت رؤیت ظاهری را. ثالثاً: مقصود و منظور ایشان از حضور صرفاً تقرّب باطنی و انس معنوی و مناجات و خلوت نفس و روح و سرّ با حقیقت آن حضرت بوده است نه صرف زیارت ظاهری و صوری؛ و لذا اوقاتی را انتخاب می‌کردند که مسجد خلوت باشد و کسی مزاحم حال

---

[1] ـ توحید علمی و عینی، از ص ۲۰ الی ۲۳

و کار و ذکر و فکر آنان نشود.[1]

[1] توحید علمی و عینی، ص ۲۰.